**فقه، جلسه 9: 09/04/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت حلبی صحبت می‌کردیم. در مورد این روایت مرحوم شهید صدر به اطلاق تنزیل تمسک فرموده بودند در مورد نجاست خمر که ما اشکال کردیم که این روایت اطلاق تنزیل ندارد و می‌تواند ناظر به حرمت باشد. در متنی که آقای جواهری آوردند تقریب استدلال اینجوری شده که این روایت اگر مراد از تداوی‌اش اعم از اکل باشد، دلالتش تام هست، به دلیل این‌که ارتکازی اینجا از سؤال استفاده می‌شود که ارتکاز از استعمال نجس هست، پس منشاء سؤال این هست که استعمال نجس حرمت دارد و این ارتکاز سؤال را ایجاد کرده. و امام علیه السلام هم با پاسخشان این ارتکاز را تقریر کردند و استفاده از معجون خمر دار را استعمال نجس دانستند. ولی ایشان اشاره کردند که معلوم نیست که منشاء سؤال این ارتکاز باشد، ممکن است منشاء سؤال یک فتوایی باشد که در عامه هست که اکل دواء خمردار را می‌گویند اشکال ندارد. یک همچین فتوایی در میان عامه هست. این می‌تواند این منشاء سؤال شده، بنابراین دیگر ظهور در این ندارد که مطلق استعمالات نجس منشاء سؤال شده باشد که با تقریر ارتکاز بتوانیم نجاست خمر را اثبات کنیم. این مطلبی هست که در متن ایشان هست.

من این مطلب اخیر که احتمال دارد که به خاطر رد فتوای عامه باشد، این احتمال جدی است. این درست است. و عبارتی از عامه آوردم که ملاحظه بفرمایید، تعبیراتی که هست خیلی با تعبیرات این روایت بعضی از نکاتش شبیه هست. می‌گوید و ان شربها خمر صرفاً او ممزوجة بشیء یسیر لا یروی من العطش او شربها للتداوی لم یبح ذلک و علیه الحد و قال ابو حنیفة یباح شربهما لهما و للشافعی وجهان کالمذهبین و وجه ثالث یباح شربها للتداوی دون العطش لانها حال ضرورة فابیح فیها لدفع الغصة و سایر ما یضطر الیه، که خود شربش برای تداوی را ابو حنیفه جایز می‌داند. ولی بعضی‌های دیگر جایز نمی‌دانند. لنا ما رُوی الامام احمد باسناده عن طارق بن سوید انه سأل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال انه ؟؟؟ للدواء فقال انه لیس بدواءٍ و لکنه داء باسناده عن مفارق انه النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی ام سلمة و قد نبذت النبی فی جرةٍ فخرج و النبی فیحدث فقال ما هذا فقال ثلاثة ؟؟؟ ۵:۱۲ بطنا فنقعت لها فدفعه برجله فکثره فقال ان الله لم نجعل فی ما حرم علیکم شفاءً و لأنّه محرم لعینه فلم یبح للتداوی کلحم الخنزیر.

ببینید، کلحم الخنزیر هم که دقیقاً در همین روایت هم وارد شده، این هم جزء استدلالاتی هست که اینها ذکر کردند، مثل لحم خنزیر می‌ماند که حرام هست، این روایت هم همین مطلبی که لحم خنزیر حرام است و اینها را ذکر کرده. به نظر می‌رسد که این هم می‌تواند ناظر به حرمت شرب باشد. اصل این مطلب درست است. یک نکته‌ای را من، حالا نمی‌دانم این تعلیلی که دارد، تعلیل در کلام خود احمد بن حنبل هم هست یا نه. من زیاد عبارت‌هایی از احمد بن حنبل دیدم که مشابه‌اش در روایت امام صادق هم هست. نمی‌دانم به روایت‌های امام صادق دسترسی داشته، براساس آنها گاهی اوقات فتوا می‌داده، چی بوده. من این را زیاد دیدم. این را هم دیدم، یاد آن مطلب افتادم که عبارت‌های احمد بن حنبلی که مشابه روایت‌های امام صادق، احمد بن حنبل البته از جهت طبقه، امام صادق را درک نکرده. ۴۱ وفاتش است، مال دوره‌های بعد است. ولی ممکن است با واسطه یا با کتاب‌هایی که روایت‌های امام صادق درش بوده، با روایت‌های امام صادق آشنا باشد و از آنها استفاده کرده باشد. این یک نکته که اصل این مطلب درست است. ولی این‌که منهای این جهت اگر این ارتکاز را کنار بگذاریم، بگوییم که روایت استدلالش تام هست، به نظر می‌رسد استدلالش تام نیست. چون این‌که منحصر باشد وجه سؤال در ارتکاز حرمت استعمال نجس معلوم نیست. ممکن است اصل سؤال به جهت این باشد که تداوی به حرام اشکال داشته باشد. تداوی به خمر، حالا حرام هم تعبیر نکنیم. تداوی به خمر، روایت‌های زیادی اصلاً سؤال از تداوی به خمر کردند. خود تداوی به خمر ممکن است اشکال داشته باشد و ذهنیت چیزها باشد با توجه به نکاتی که در مورد خمر و بغض، مبغوضیت خمر در شریعت هست، خود همین، لازم نیست حتی ارتکاز باشد. می‌تواند منشاء احتمال این مطلب باشد که این احتمال منشاء این سؤال شده باشد. اگر هم بگوییم حتماً عنوان تداوی به خمر خودش موضوعیت ندارد. حتماً باید برگردانیم به یک عنوان دیگر، ممکن است این عنوان دیگر استعمال النجس نباشد. استعمال الخبیث باشد. و ما از آیات قرآن یک سری‌اش ممکن است شخصی استفاده کند استعمال الخبیث حرام است. خود همین آیه‌ای که ما در مسألۀ خمر گفتیم، «**إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ اْلأَنْصابُ وَ اْلأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ**» رجس بنا شد، اگر رجس را به معنای پلید بگیریم، نه به معنای نجاست که آن بحثش گذشت. حالا بنابراین‌که رجس را ممکن است به معنای پلید گرفته بشود، خبیث گرفته بشود، خب آیۀ شریفه می‌گوید اجتناب کنید، این اجتناب کنید ممکن است مخاطب برایش سؤال باشد که آیا این اجتناب در حدی هست که اجتناب از دواء عند الاضطرار را هم بگیرد، یا نه اجتناب منصرف هست به اکل و شرب و اینجور چیزها. و یحرّم علیهم الخبائث. آن هم باز همین. می‌گوید خبائث بر شما حرام است، آیا این حرمت خبائث اختصاص دارد به شرب و این. یا نه، شرب در حالت عادی، یا استعمالات در حال ضرورت ولو شرب هم نباشد، اینها را در بر می‌گیرد؟ خب این احتمال دارد یک همچین احتمالی از آیۀ شریفه. و الرجز فاهجر. بنابر این‌که مراد از مطلق خبیث باشد، نه نجس. امثال اینها.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۰:۲۰

استاد: حالا آن را هم عرض می‌کنم. در بعضی روایاتی که ما داریم، اشاره به همین خبیث بودن هم هست. همین روایتی که خود این بحث‌ها، هو خبیثٌ بمنزلة المیتة. وقتی در روایت یزید بن اسحاق هو خبیث بمنزلة المیتة، اشاره به نکته‌ای دارد، حالا در مورد خبیثٌ یک مقدار بیشتر هم صحبت می‌کنم. عرض کنم، ما نمی‌خواهیم اثبات کنیم که حتماً به این معناست. می‌خواهیم بگوییم این احتمالش وجود دارد. اگر این روایت هم از جهت سندی تمام، از جهت سندی که البته تمام است. انحصار داشت مفادش به این معنا، خب اینجور نبود که قابل فتوا هم نباشد. این‌که خبیث نمی‌شود ازش استفاده کرد، یک مطلبی ممکن است درست باشد. خیلی روشن نیست که استعمال خبیث حتماً جایز است و همۀ استعمالاتش جایز است. ولی چون احتمالات دیگر درش وجود دارد، آن که این روایت برای رد عامه باشد، این احتمالش کاملاً جدی است. که این ممکن است برای رد آن فتوای ابوحنیفه باشد. به خصوص و ان اناس لیتداوون به، این ممکن است اشاره به همین یتداوون به یعنی یجوزون التداوی به. عمل خارجی که انجام می‌دهند عن جوازٍ. یتداوون به ولو عمل خارجی است. ولی عمل خارجی که او جایز می‌دانند است. ممکن است این ناظر به همان رفتار عملی باشد که در میان عامه به تبع فتوای ابو حنیفه شایع شده، امثال اینها. این احتمالش وجود دارد، همین احتمال باعث می‌شود که این‌که این روایت ناظر به بیشتر از شرب باشد استفاده نمی‌شود. ولی اگر بیشتر از شرب باشد، این‌که بگوییم این روایت حتماً منشاء سؤال ارتکاز نجاست بوده، خیلی روشن نیست.

شاگرد: اطلاق جواب را نوعا شارع تمسک بکنند ؟؟؟

استاد: نه اطلاق جواب قرار شد که اشکال داشته باشیم. نه منهای آن، می‌گویم یک تقریب دیگری. یک تقریب بحث اطلاق جواب هست، یک تقریب. منهای آن بحث اطلاق جواب یک تقریب مستقل اگر بخواهیم ذکر بکنیم. اطلاق جواب خب یک تقریب. اما تقریب مستقل بخواهیم منهای اطلاق جواب بخواهیم ذکر کنیم خب این اشکال درش هست. اما یک اشکال دیگری اینجا مطرح کردیم آن این است که این اصلاً إنّه بمنزلة الخنزیر، شحم الخنزیر یا لحم الخنزیر در بعضی نقل‌های دیگر این روایت نیست. خب این روایت عرض کردم در جامع احادیث، جلد ۲۹، صفحة ۲۳۹، رقم ۴۴۲۸۹ نقل شده که باب ۳۴ از ابواب اشربة المباحة و المحرمة، روایت ۵ هست. روایت شش‌اش این هست، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد ان محبوب عن ابن رئاب عن الحلبی قال سئل ابا عبد الله علیه السلام عن دواءٍ یعجن بخمرٍ فقال ما احب ان انظر الیه و لا اشمه فکیف اتداوا به. خب این إنّه بمنزلة شحم الخنزیر و لحم الخنزیر و اینها درش نیست. این اصل مطلب.

اینجا خب یک اشکال سندی ممکن است بشود که سهل بن زیاد ضعف سند دارد و روایت قابل اعتماد نیست که ما این اشکال نمی‌کنیم، سهل بن زیاد را ثقه می‌دانیم. این یک. و در ثانی یک بحثی هم هست که در جاهایی که، دو تا روایت هستند مشابه هم باشند، یکی‌شان ضعف سند داشته باشد، آیا می‌توانیم ما با این روایتی که ضعف سند دارد، روایت صحیحه، روایت ضعف سند دار را از چیز خارج کنیم، بگوییم از ضعف خارج کنیم، بگوییم داعی بر کذب یا امثال اینها وجود ندارد، و اگر منشاء عدم اعتبار هم احتمال خطا باشد، اصالة عدم خطا جاری می‌شود و اصل در روات ضعف و ضابط بودن هست. آن هم یک تقریب دیگری هست که خیلی تقریب مهمی است. حالا وارد بحثش نمی‌شود. حاج آقا در بحث لا ضرر بهش اشاره می‌فرمودند و ما هم مفصل در بحث لا ضرر این بحث را آوردیم و در موردش صحبت کردیم.

شاگرد: حتی در احادیث دیگری که ؟؟؟

استاد: نه، احادیث دیگرش را نمی‌شود استفاده کرد. در همین احادیث. اینجا هم در همین احادیث ممکن است.

شاگرد: متن حدیث یکی است؟

استاد: متن حدیث یکی است، تفاوت‌هایی دارد که این تفاوت‌ها داعی بر کذب نسبت به آن تفاوت‌ها وجود نباشد.

شاگرد: با تعویض سند فرق می‌کند؟

استاد: بله، ربطی به تعویض سند ندارد. نه این بحث که ما به وسیلة یک روایت، این‌که، لا. من در بحث این را اشاره کردم، احتمال زیاد این تعبیر علمای رجال که می‌گویند که لا یفتی بما ینفرد به اشاره به همین هست که بعضی افراد ولو به منفرداتشان فتوا نمی‌دهند. ولی جایی که منفرد نباشد، مشابه‌اش را، نه عین عینش را، مشابهش را دیگری هم نقل کرده باشد، آن نقل مشابه‌اش توسط دیگری این قول این را حجت می‌کند و این ممکن است ناظر به این جهت باشد که علمای رجالی هم ناظر به همین مطلب باشند. حالا بحث مفصلش در جای خودش باید ذکر بشود که آن بحث هم خیلی مهم است.

شاگرد: یعنی در حقیقت آن بخش‌های اضافی‌اش منفرد هست ولی چون داعی بر کذبش نیست.

استاد: نیست، بله مراد از انفراد، انفراد در کل مضمون روایت است. آن مضمون اصلی روایت و اینها. این است که ما به هر حال این هم یک راه حل دیگری است برای این‌که این روایت را تصحیح بکنیم.

یک راه حل دیگری ممکن است شخصی بگوید، کی گفته اینها روایت یکی هستند، نه دو تا روایت هستند. یک حلبی، آنجا می‌گوید سألتُ ابا عبد الله علیه السلام، روایت دوم حلبی می‌گوید سُئل ابو عبد الله علیه السلام. در یک روایت حلبی سائل هست، در یک روایت حلبی سائل نیست، کس دیگری سؤال کرده. حاضر در مجلس بوده. بنابراین، اینها دو تا روایت، دو تا روایت مختلف هستند. بنابراین آن اشکالی که مطرح می‌شد را بخواهیم جواب بدهیم. ولی این اشکال به نظر می‌رسد وارد نباشد، حلبی که ابن مسکان ازش نقل می‌کند محمد حلبی است. حلبی که ابن رئاب ازش نقل می‌کند به احتمال زیاد عبید الله حلبی است. و اینها دو نفر هستند و دو تا برادر با همدیگر رفتند، برادر سؤال کرده، محمد سؤال کرده عبید الله می‌شنیده امثال اینها. این‌که اینها از یک مجلس نباشد، در دو مجلس باشد احتمالش خیلی بعید است. احتمال زیادتر همین هست که اینها مربوط به یک مجلس باشند، و ما اگر بگوییم ما اطمینان داریم که اینها مربوط به یک مجلس هستند، تعبیرات ما احبّ ان انظر الیک، عین عین این لفظ درش وارد شده، کیف اتداوی به، این خیلی مستبعد هست که تکرار شده باشد و ظاهراً این هر دویش در مورد یک مجلس هست، سائل محمد حلبی بوده، راوی نسبت به سؤال محمد حلبی برادرش عبید الله بوده، بنابراین اشکال برمی‌گردد.

شاگرد: هر دو حلبی ؟؟؟ ۱۸:۴۵ یکی باشند باز هم

استاد: نه هر دو حلبی یکی باشند ممکن است دو جلسه، دو مجلس باشد.

شاگرد: نه دو مجلس ؟؟؟ این‌که سُئل مجهول گفته نخواسته بگوید خودم

استاد: نه، آن خیلی مستبعد است. یعنی ظاهر سُئل این است که من سائل نیستم، دیگر با وجود سُئل این‌که بخواهیم احتراز اتحاد روایت بکنیم مشکل است. با تفاوت‌های دیگری هم که در روایت هست. خب اصل قضیه این هست، اصل اشکال تا چقدر وارد است. مجرد این‌که یک تکه‌ای در یک روایت باشد در روایت دیگر نباشد، آیا این باعث می‌شود که آن، این یک بحثی هست در درایة به خصوص در کتاب‌های عامه خیلی مطرح است، تحت عنوان زیادة الثقة. ما در بحث، به نظرم، نمی‌دانم عده بود

شاگرد: لا ضرر

استاد: در بحث لا ضرر در اصول مفصل بحث زیادة الثقۀ را بحث کردیم. چکیدة عرض ما در لا ضرر این بود که اگر آن کسی که آن زیاده را نقل نمی‌کند، ظهور داشته باشد کلامش در شهادت سلبیه به این‌که این زیاده وجود ندارد. این شهادت سلبیه با شهادت ایجابیة که آن کسی که می‌گوید وجود دارد اینها درگیر می‌شوند. حالا چجوری باز این درگیری‌شان را حل کنیم یا حل نکنیم، آن خودش یک بحث است. البته خب حاج آقا می‌فرمودند یکی از راه‌حل‌هایش این است که ما می‌گوییم ظهور شهادت ایجابیه مقدم است بر ظهور شهادت سلبیه و از باب جمع عرفی این مسأله را حل کنیم و اینها. حالا آیا واقعاً همیشه همین‌جور هست که این شهادت ایجابیه مقدم است یا مقدم نیست، آن حالا بحث‌هایی دارد، نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. ولی اصل مطلب این هست که یک شهادت سلبیه باید آن عبارت فاقد آن زیاده داشته باشد تا اصل تعارض ولو تعارض بدوی بین دو نقل ایجاد بشود. توهم اشکال در جایی هست که شهادت سلبیه وجود داشته باشد. شهادت سلبیة معتبر. ما در اینجا من فکر می‌کنم که ممکن است ما بگوییم فرق است بین این‌که این انه بمنزلة شحم الخنزیر را ازش اطلاق تنزیل استفاده بکنیم یا اطلاق تنزیل استفاده نکنیم. اگر اطلاق تنزیل استفاده کنیم، شهادت سلبیه وجود دارد، حالا معتبر هست یا معتبر نیست در موردش صحبت می‌کنیم. اگر اطلاق تنزیل نباشد. اطلاق تنزیل نباشد انه بمنزلة شحم الخنزیر یک کلام خیلی مهم نیست. پیاز داغ‌های کلام است. ببینید در این‌که متکلم اصل محتوای اصلی کلام را دارد منتقل می‌کند، این اگر چیزی در آن محتوای اصلی کلام دخالت داشته باشد، عدم انتقالش خلاف قاعده است. ولی چیزهایی که نمی‌دانم پیاز داغ‌های کلام هست، خود همین در آن روایت بعدی که من نقل کردم می‌گوید ان انظر الیه و اشمُّ. یک اشمُّ هم آورده. نگاه کردن و بوییدن. خب نگاه کردن و بوییدن، اینها همه یک چیز است. انظر یک خصوصیتی ازش استفاده نمی‌شود که مثلاً. اگر انظر هم باشد. اینها به اصطلاح خیلی مهم نیست که ما بگوییم حتماً کلام امام علیه السلام اشمُّ نداشته، راوی اشمُّه را نقل نکرده. اینها چیزهایی هست که چندان. اصلاً شهادت به سلبش را راوی نمی‌دهد.

شاگرد: تداوی به شمّ داریم در بعضی روایات، تداوی به نظر

استاد: نه نه بحث تداوی نیست. می‌گوید این چیزی است که من غیر تداوی‌اش هم برایم چیز نیست. یعنی در حالت عادی هم حاضر نیستم که به اینها اصلاً. اصلاً نمی‌خواهم نگاه کنم، نمی‌خواهم بو کنم. تا این‌که یک استعمال شدید. اکل و چیزها، یک مرتبة شدیدی از استعمال است. می‌گوید من نسبت به استعمال، مرتبة خفیف استعمال هم کراهت دارم. تا چه برسد بخواهم استعمال شدید بکنم. کأنّه از باب اولویت وقتی استعمال خفیفش مطلوب نباشد، استعمال شدیدش که به طریق اولی دیگر مطلوبیت ندارد. غرض من این هست، در نقل ابن رئاب اشمَّ اضافه دارد. در نقل ابن مسکان اشمّ ؟؟؟ ۲۴:۰۲ اینها چیزهایی نیست که چندان مهم باشد. یا در نقلی که در طب الائمه هست، آن یک قدری مفصل‌تر از این نقل‌ها هست. مثلاً این‌که ضرورت، ضرورت اضطرار هست، در آن تصریح بهش شده. خب در نقل حلبی که در کافی نقل شده که آن هم، آن ولو ظرف اضطرار را بهش تصریح نکرده، ولی خب آن کسی که می‌خواهد با یک دوایی که خمر در آن هست، اگر اضطرار نداشته باشد که سراغ همچین دوایی نمی‌رود. صورت متعارفش همان بحث اضطرار و امثال اینها هست. اینها چیزهایی نیست که در اصل و اساس روایت تأثیر داشته باشد و ما بگوییم که نبودنش شهادت سلبیه به عدم وجود این زیاده در کلام امام علیه السلام هست. ولی اگر انه بمنزلة شحم الخنزیر اطلاق تنزیل داشته باشد، می‌گوییم تمام احکام لحم خنزیر در این هست، در این مقام هم مثلاً هست امام علیه السلام. بگوید نجس است. بگوید نه تنها حرمت شرب دارد، نجاست هم درش هست. و امام علیه السلام این را بخواهد با این کلام بیان کند، خب این چیز اصلی است، باید آن ذکر بشود. و شهادت سلبیه دارد کلام سائل که در قسمت‌های نقل نشدۀ روایت نکتۀ اصلی مهمی وجود نداشته است. و این به نظر می‌رسد شهادت سلبیه هست. ولی به نظرم این شهادت سلبیه حجیت معلوم نیست داشته باشد. چون این شهادت سلبیه می‌تواند ناشی از فهم سائل باشد. جنبة حدسی باشد نه حسی باشد. سائل بمنزلة شحم الخنزیر و لحم الخنزیر اطلاق نفهمیده. همان مقداری که راوی، یا آن کسی که حذف کرده بالأخره، آن کسی که این عبارت را حذف کرده و نیاورده، آن از عبارت اطلاق نفهمیده، حالا آن اطلاق نفهمد، دلیل بر این نیست که اشخاص دیگر اطلاق هم نفهمند. ولی بنابراین حجیت شهادت در جایی هست حسی باشد، نه حدسی باشد. به نظرم شهادت سلبیه دارد، ولی شهادت سلبیة معتبر ندارد. ولی باز مؤید همین مطلب هست که از عبارت اطلاق تنزیل فهمیده نمی‌شود. ما همان نکته‌ای که می‌گوییم عبارت اطلاق تنزیل استفاده نمی‌شود ازش، تأیید می‌کند همین که راوی این تکه را در روایت دیگر نیاورده. اگر اطلاق تنزیل می‌فهمیدند می‌آوردند. این تأیید می‌کند همان مطلبی را که ما مدعی هستیم که روایت ازش اطلاق تنزیل استفاده نمی‌شود.

شاگرد: شاید نیاورده چون مربوط به سؤال سائل بوده، چون ؟؟؟ اضافی است.

استاد: نه، این خیلی مستبعد است، ولو امام علیه السلام تفضلاً یک مطلب را آوردند، می‌گوید کاری به تفضل شما نداریم، امام خواستند یک مطلبی را تفهیم بکنند بیخود کردند تفهیم بکنند من نمی‌خواهم آن چیز را بکنم خیلی مستبعد است.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۷:۲۷

استاد: نه، بحث سر این هست که فقط مگر باید کلام امامی که جواب سؤال سائل هست منتقل کند؟ نکات جدیدی که امام علیه السلام ذکر. فرض کنید که سائل سؤال نمی‌کند امام علیه السلام هم یک مطلب اضافی اساسی ذکر می‌کنند. متعارف هست که این را نقل نکنند. نه، اصلاً متعارف نیست. متعارف این است که تمام کلام امام، چه کلام امامی که جواب سؤال سائل باشد، چه کلام امام علیه السلام که مطلب اصلی باشد.

شاگرد: تقطیع که می‌کردند که آن قسمت

استاد: نه، تقطیع که یک تکه، مثلاً دو قطعه است، آنها تقطیع‌هایش غیر متعارف است. اینها را گفتید اشاره بکنید، دو مطلب هست. یک موقعی یک روایت ده خطی است، می‌آید فرض کنید دو خطش مورد نظرش است آن دو خط را می‌آورد. ولی یک روایت ده خطی است ۹ خط و نیمش را می‌آورد، نیم خطش را نمی‌آورد. این متعارف نیست. در همان بحث لا ضرر من همین را می‌گفتم. می‌گفتم لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن. این‌که روایت علی مؤمن را داشته باشد بگوییم از باب تقطیع علی مؤمنٍ را نیاورده باشد. آخر یک کلام علی مؤمن نیاوردن به کجای چیز برخورد می‌کند. اینها خلاف متعارف است. یعنی تقطیع هم در جایی هست که یک اختصار قابل توجهی ایجاد بشود. در جایی که اختصار آنچنانی ایجاد نمی‌شود و مطلبش هم یک مطلب اصلی هست و امثال اینها، اینها متعارف نیست یک همچین تقطیعی. این است که به نظر می‌رسد که ظهور دارد، من نمی‌خواهم بگویم صریح در شهادت سلبیه است، ظهور عبارت در شهادت سلبیه است. ولی این شهادت سلبیه حجیت ندارد ذاتاً، به دلیل این‌که این شهادت سلبیه می‌تواند ناشی از حدس و فهم راوی باشد. ولی این فهم راوی مؤید مطلبی هست که ما خودمان ذاتاً می‌گفتیم می‌فهمیم. این‌که روات دیگری هم این مطلب را هم می‌فهمیدند که این روایت اطلاق و تنزیل ندارد.

شاگرد: می‌فرمایید که تاکید بوده

استاد: تاکید بوده برای این مطلب که خواسته آن نکته را با تشبیهات به لحم خنزیر بیشتر تأکید کند.

شاگرد: روایت در حد ضرورت است، این‌که امام علیه السلام می‌فرمایند بمنزلة لحم الخنزیر او شحمه، این نشان دهندۀ باز هم حرمتش است؟ یعنی با وجود اضطرار باز هم احتمالش حرام است؟

استاد: بله. خب در مورد چیز خیلی این بحث هست که این خودش، عرض کنم خدمت شما. ببینید مجموع روایت‌های شرب خمر و امثال اینها را که کنار هم بگذاریم، این‌که تداوی به خمر، ظاهر روایت این است جایز نیست. ولو حرجی باشد، امثال اینها جایز نیست. ولی یک بحث دیگری این هست که اگر شخصی خمر نخورد می‌میرد. مرگ را همراه دارد. شرب خمر برای جلوگیری از مرگ. آن در بعضی روایات است، آن بحث تداوی نیست. بحث جلوگیری. روایت‌های تداوی خمر هیچ معارض ندارد. خیلی روایت هم داریم. خیلی روایت داریم که تداوی با خمر اشکال دارد و متعدد شاید، اگر کسی ادعای تواتر کند، روایت‌های تداوی خمر، مانعی ندارد. مرحوم صدوق می‌گوید یکی از این روایت را آورده، می‌گوید که من این را برای این می‌آورم که چون علت، شرایع آورده. بهش فتوا نمی‌دهم، می‌گویم در ظرف اضطرار اشکالی ندارد و امثال اینها. ولی اضطرار اگر در حدی باشد که تداوی از مرگ باشد عیب ندارد. ولی این می‌گوید معده‌ام درد می‌کند، خمر می‌خورم خوب بشوم. فوقش این است که برای طرف حرجی است، ناراحتی دارد که حرجی است و امثال اینها، و از این روایت‌ها استفاده می‌شود حرج را باید تحمل کند. و خمر نخورد. این‌که حرمت خمر حتی در ظرف حرج هم وجود داشته باشد، ولو با خلاف قاعده است، اطلاقات ادلۀ حرج اقتضا می‌کند که حتی در ظرف حرج بتوانید خمر هم بخورید. ولی خب تصریح روایات به این‌که شما نمی‌توانید. تداوی متعارفش در موارد حرج است دیگر، آدم همینجوری دارو نمی‌خورد که. یک نوع حرج و یک نوع سختی وجود داشته باشد. سختی، تداوی که در حد مرگ باشد، آن نه. از روایات استفاده می‌شود که جایز است و اشکالی ندارد. ولی در حد مرگ نباشد هیچ روایت معارضی هم ندارد.

شاگرد: حرج منحصر نباشد که حرجی نیست.

استاد: نه، منحصر هم. منحصر باشد. نه این اصلاً مراد این موارد حرج منحصر است. یعنی دفع حرج منحصر به این است. ولی حتی در آنجایی هم که دفع حرج منحصر به آن است. ولی نه دفع مرگ. حرج خب یک معنای عامی است. کسانی که مریض هستند همه‌شان در حدی نیست که بمیرند که. اینها فرق دارد.

شاگرد: روایت اطلاق دارد یا عموم دارد؟

استاد: آنش مهم نیست، هر چی اطلاق داشته باشد، عموم داشته باشد، تفاوتی در این جهت ندارد.

شاگرد: نه، جهتی که ممکن است، اصلاً اینها دواء نیستند ؟؟؟ ۳۳:۰۰

استاد: حالا بفرمایید اینها می‌گوید دواء نیستند. می‌گوید ما جعل الله فیه

شاگرد: کشف کنیم اصلاً

استاد: دوا ممکن است معنایش این است که ولو از شما خیال می‌کنید ظاهراً خوب شدید. از جهت دیگر مشکلاتی ایجاد می‌کند که مجموع جهاتش این است که دواء نیست. و اثمهما اکبر من نفعهما. آنهایی که استفاده می‌کنند، خود آیة قرآن که می‌فرماید نفع دارد. این شما فوقش این است که استفادة نفعهما می‌کنید. می‌گوید اثمهما اکبر هست ولو از این جهت چیز هست بنابراین اگر هم هست به اصطلاح مجوز موقت باشد. یک چیزهایی باطنی دارد که مجوز دائمی نمی‌شود در مورد این دارو داده بشود. همشیرة ما خانم دکتر یک موقعی می‌گفت من الآن نمی‌دانم ۱۵ سال است، موقعی که این قصه را می‌گفت خیلی قبل بود، می‌گفت ۱۵ سال است سونوگرافی آمده و یک ضرر خاصی برایش ثابت نشده، ولی من هنوز که هنوز است تا جایی که ضرورت نباشد سونوگرافی نمی‌نویسم، سعی می‌کنم سونوگرافی کم بنویسم چون نمی‌دانم، حالا باز مثلاً بعد از ۱۰ سال دیگر دوباره یک ضرری برای سونوگرافی کشف بشود و امثال اینها، هنوز ولو این‌که به‌طور طبیعی ۱۵ سال ضرر کشف نشدن خودش چیز هست که مانعی ندارد، این ضرری ندارد ولی هنوز احتمال. حالا آن که ضررهای عادی است. ضررهای عادی است که ممکن است در مرور زمان کشف بشود. ضررهای معنوی، می‌گوییم خمر اخلاق طرف را فاسد می‌کند. اینها را که به این راحتی نمی‌شود تشخیص داد. بعضی دعاهایی هست، می‌گویند این دعاها، ختم‌هایی که بخوانید از آن جهت خوب می‌شود، ولی از جهت دیگر کار را خراب می‌کند. یک بنده خدایی ختم سنگینی گرفته بود بعد خوابی دیده بود، به یکی از این معبرین معروف گفته بود، این معبّر گفته بود که از این خواب شما من این را برداشت کردم که شما یک ختم سنگینی گرفتید و این ختم مهلک شما بود اگر زیارت امام رضا در این فاصله نرفته بودید. که زیارت امام رضا یکی از خاصیت‌هایش دفع خطرات بعضی چیزهاست. بعد گفته بود بابا، بعضی ختم‌ها هست برای افراد عادی چیز نیست، اینها افراد را نابود می‌کند. گفت مثل یک کسی هست که در اوّل ورزشش بخواهد وزنۀ ۲۰۰ کیلویی را بزند. آرام آرام بعضی چیزها، آن در عالم ختومات و اینها هم یک بحث وزنه زنی و اینجور چیزها هست که احیاناً ممکن است طرف را ناقص کند امثال اینها. ممکن است مدال طلا را طرف بگیرد، از آن جهت چیز باشد، ولی کمرش بشکند داغون بشود. این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث النبیذ هست. روایت ۴۴۲۸۸، همان باب حکم التداوی بشی من ؟؟؟ ۳۶:۳۷ اتفاقاً همان روایت حلبی است. حالا من دارم می‌گردم. روایت حلبی در این جامع احادیث نقل شده. ایشان در روایتش. روایت مفصلی است در مورد بحث این که نبیذ را به عنوان دارو مصرف کردند، امام علیه السلام می‌گویند صحیح درست نیست، بعد آخرش می‌گوید ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ما یبل المیل ینجس حباً من ماء یقولها ثلاثا.

میل آن چیزی هست که باهاش سرمه می‌کشند، آن میل سرمه کشی و اینها. می‌گوید مقداری که چوب سرمه را خیس می‌کند آن مقدار که خیلی کم هست، اگر یک حب آب ریخته بشود، یک ظرف بزرگ آب ریخته بشود آن را نجس می‌کند. و این بناست. می‌گوید سه بار امام علیه السلام این مطلب را گرفتند. خب این دلالتش بر نجاست تام است، ولی ضعف سند دارد.

شاگرد: اصل سؤال از

استاد: اصل سؤال جواز تداوی هست، ولی امام علیه السلام می‌گوید که نجس می‌شود اصلاً شما در واقع علت حرمت تداوی این هست به نجس نمی‌شود تداوی کرد. ولی روایت یک ضعف سند دارد، آقای صدر می‌فرمایند که به خاطر ارسالی که قبل از ابی بصیر هست، در سند روایت ۲، ۳ نفر هستند که بحث دارند. محمد بن حسن، محمد بن حسن‌اش محمد بن حسن طائی رازی هست، توثیق صریح ندارد، حالا ممکن است کسی با اکثار روایت کلینی آن را توثیق کند. عن بعض اصحابنا. عن بعض اصحابنا، عن ابراهیم بن خالد، ابراهیم بن خالد را یادم نیست توثیقی در موردش، عن عبد الله بن وضاح. آن را می‌شود توثیق کرد. عن ابی بصیر قال دخلت امها ؟؟؟ یک روایت مفصلی هست که در ذیلش آن روایت را دارد که خیلی روایت قشنگی هم هست. حالا روایت را.

شاگرد: بحث سندی روایت را که دارد ؟؟؟ ۳۵:۴۸ شدت قضیه را می‌گوید و من ؟؟؟ کمتر از آن اشکال ندارد

استاد: نه آنش که از باب تقلیل است. فرض کنید می‌گویند که، حالا این عبارتی که پیغمبر گفت ان تغتسل لهم سبعین مرّة، این آیا مثلاً ۷۱ بار چیز بکند کفایت می‌کند، ۷۰ تا نه ۷۱ بار. اینها ظهور در تحدید به لحاظ آن جهت ندارد. یعنی مقدار بسیار کمش هم یک شیء زیاد را نجس می‌کند. مقدار بسیار کمش هم شیء زیاد را نجس می‌کند. بنابر این نه استدلال به روایت از جهت سندی اشکال دارد و الا دلالتش تام است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان